

بررسی فعل در گویش ولاترو از متون گردآوردهٔ ان لمبتون

چکیده

ولاترو از دهکده‌های البرز مرکزی‌ست و زبان آن از گویشهای حاشیه‌ای مازندرانی‌ست. بررسی حاضر نشان می‌دهد که ساختمان و صرف فعل در ولاترویی در جمیع جهات با عموم گویشهای مازندرانی موافقت دارد. نهایت اینکه برخی خصایص مازندرانی، مانند تشدید عنصر خیشومی در شناسه‌های مضارع، در ولاترویی کمرنگ شده و این کیفیت ناشی از رخنهٔ فارسی در زبان نواحی نزدیک به پایتخت است.

این بررسی مبتنی بر متونی‌ست که زنده‌یاد لمبتون در کتاب «سه گویش ایرانی» در هفتاد سال پیش منتشر کرد. نظر به کمیّت این متون (رویه‌مرفته ۶۷۳ کلمه) موارد مبهم بسیار است و علامت پرسش را با بسامد زیاد بکار می‌بریم. این پژوهش به مبحث اشتقاق اعتنا ندارد.

کلیدواژه: ولاترویی، گویشهای البرز مرکزی، مازندرانی.

در سنواتی که ان لمبتون به گردآوری مواد اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران سرگرم بود، متونی مختصر از سه گویش نیز ثبت کرد و در کتاب «سه گویش ایرانی»^(۱) منتشر نمود. کتاب شامل گویشهای میمه و جوشقان، واقع در مرکز فلات ایران، و روستای ولاترو در کوهپایه‌های جنوبی البرز مرکزی‌ست. مطالب ولاترویی بسیار مختصر و حاوی چند متن (ص ۸۱-۸۶) و لغت‌نامه است (ص ۸۷-۹۲). از همین مقدار هم همه ولاترویی نیست: یکی از متون از دهکدهٔ گچسر فراهم آمده و لغات گچسری و

1. Ann K. S. Lambton, *Three Persian Dialects*, London, 1938.

دیگر دهات پیرامونی نیز در لغت‌نامه راه یافته است. اینها را لمبتون در اقامتی پنج روزه در ولاترو در سپتامبر ۱۹۳۶ جمع نمود.

لمبتون از طرز گردآوری خود چیزی نمی‌گوید. فقط در حاشیه متن اول خاطر نشان می‌سازد که آنرا از زبان چارواداری شنیده. باقی متون باید ترجمه از فارسی باشد زیرا نظایر آنها در بخش دو گویش دیگر کتاب دیده می‌شود. گویا لمبتون عبارات را به گویشوران تلقین می‌کرده و معادل گویشی را به کتابت درمی آورده است. بخلاف دو گویش دیگر کتاب، ضبط مواد ولاترویی از دقت چندانی برخوردار نیست. چه در آوانگاری و چه در معادلهای انگلیسی گردآورنده بارها بخطا رفته است. با اینحال اهتمام و امانت او را نمی‌توان تحسین نکرد.

متون ولاترویی لمبتون با الفبای معیار فونتیک (IPS) اما بی‌نشانه تکیه نوشته شده، نقطه‌گذاری در آن نیست و مورفها مشخص نشده است. چهارده مصوت بلند و کوتاه بکار رفته است. کلمات به چند صورت کتابت شده؛ برای مثال *bimumi*، *biomi*، *bimūmi*، *bimumi*، *bimi*، *bīmūmi* («آمدیم» (همه در متن اول)؛ *ra* (متن ۶.V)، *a* (۲.I) و دیگر جاها)، *ε* (۴.II)، *e* (۱۰.VI)، *i* (۱.II)، *o* (۸.V) برای حرف اضافه «را».

این مقاله سه بخش دارد. نخست متون با جرح و تعدیل نقل می‌شود. آوانگاری با حروف آشنا تر انجام شد و خط تیره برای تفکیک اجزای کلمه و نیز نشانه‌های سجاوندی و شماره‌ها افزوده شد. معنی هر جمله بر مبنای متن نه لزوماً آنچه لمبتون آورده است. در مصوتها (بجز اختیار شکل چایی مناسبتر برای برخی) تصرف نشد؛ استخراج اصوات موقوف به بحثی مبسوط در فنولوژی ولاترویی است که از شمول این مقاله بیرون است. پس از متون بخش دستور فعل می‌آید. بخش سوم فهرستی از افعال با کلیه صورتهای صرفی است که در متون آمده. چند صورت صرفی نیز از لغتنامه بخش ولاترویی کتاب لمبتون استخراج شد.

I

(1) darvāzi ke di^rgɔ biɔmi, bīmumi ġanāt-e sar xū baketemi.¹ ġāter ke mi pīč da ve² verɔ sar eštemi. (2) amɔ bīmūmi Nɔrmak. vaxtike amu bimua, mɔn vere xabar baitema, “ġɔter-a te nɔrni?” vi būte, “nɔ”.

(3) devɔre hegeresimi. ɔmɔ buademi xarābe ġabexəna. baimi ġāter dara. alhamdolillāh, xerjīn dast-base nave. (4) ġɔter^a biyɔrdemi Nɔrmak. ĩnjā Nɔrmak čai-māi baxerdemi. mɔl rāh bademe. (5) bimi Kamarxānī aɔfto-bazua. ĩnjā nɔhɔr o čai baxerdami.

(6) bimumi Migūn. ĩnjā čai-māi baxerdemi. ma taxt-e sar niš bama; xub bakatinima. ben ɔitima³ bena-i sar. (7) peresima. bimumi Darvunesar. Ġalġole češma bimumi. āfto ġerūb bakerda. šū bave.

(8) vaxte mehle bimumi, ye pɔre vīšɔr bena, ye pɔri bafat bena. (9) amɔ bimumi, šum baxerdami o bafetimi. (10) seb bave. buardemi hamūm o bimumi da čai xermi.

II

(1) ye pīrzana ye kerk dɔšta. ye šu šɔl bemu; kerg-i hɔita bavarda. pīrezan šīvaŋgo kerda,⁴ “šɔl ye kerg dɔšte; vazn-eš yak man be”.

(2) ya rūba barasia be šɔl. šɔl be rūbā būta, “ešnuni pīrzano če dɔru-zan a?⁵ vi kerk dah sīr ġūšt nɔrna; ġeŋe, mi kerk yak man ġūšt dɔrna”.

¹ xūb aketemi: اصل

² dave ‘بود’?

³ benɔitima: اصل

⁴ šīvaŋg^hokerda?

⁵ dɔru zana: اصل

(3) rūbā būta, “kerk hōde mana, man verrā mazeno hōkōna[m]; šād pīrezana rāst buē”. šōl kerk hōdo vera. (4) rūbā kerk-ε goz gīta. būta “yak man ġabūl dōrma”, ferōr hōkerda.

III

(1) yak dōzd buada ya xōna-i dela. harče čarxetu⁶ hīč peidā nakerda. sābxōna nesfe-šu vīšōr bavea. (2) būta, “ai mard! rūz-e rūšan man hīč-i natama peidō kōnam, te īn tōrik-e šū⁷ heči batanni peidā kōni?”

IV

(1) ye tōjer xaši dōkun da. ve yak šāgerd dō:šta. (2) ye ġadr-i asal hōita. xaši dōkkun behešta, ya kōisa-i dela behešta, xōd-eš har keja vese buare. (3) be šōgerda būta, “īn kōisa dela zahr dara. agar baxardi mīrni”. mardi buada.

(4) šōgerda ya pōrče-ye atlas-a baita barūta. buada ye ġadr-i nun hōita. (5) nūn o asal-a baxarda o bafeta. (6) ārbāba bimua. baiyu ke asal dar nia. xabar baita ke “asal ku?”

(7) šōgerd būta ge “ye dōzd bimua. ye pārče atlas dezi hōkerda o bavarda. (8) man ti jō batarsīma; zahr baxardema ke bamīram. xeili badbaxt-ema ke hala namerdama”.

V

(1) yak nafar Kerd buōrda dukkun-e-pīš. be dekkun-i peloupazi barasia. baiya dōkkun-i dela pelou bapet, xereš o kerg, hame či hōzer and. (2) xeili čun vašno vekerda, bu-ye xereš o xerāk xeš bimu vera. dukkun-i dela hereso. bana kerda tamāšā bakerda. (3) peloupaj buta ke “bero heniš!” mardi, be xiyāl-i ge bimu mehmūni, bimu dela heništa.

⁶ čarxet u : اصل

⁷ tōri ke šū : اصل

(4) ver^a pelo-melo biurdena. bana kerda baxarda ta sīr bavea. (5) vaxteke xerda, heve-heve xeši domūn-i dakerda, xeši vači bavere. (6) pelo temumi baveo bimu dīrgo. pelopaj vero būta ge “pūl hōde! beandāze yak toman pelo-ra te baxerdi”.

(7) būte ge “man pūl nōrma. man xiyāl hōkerdame ge šōme mehmūn-ema”. (8) būta ge “īn dokkun-i pelou-ferūši a. hīč kas mehmuni nakeninna. veni pul-o hōde!” Kerd būta ge “man pūl nōrma”.

(9) pelopaj befahmasa ge vi pūl nōrma. būta ge “ya belo-i te sar beyāram, ge diyar pōlo meft naxeri”.

(10) xeši šāgerdun-a būte ge yak xar biyōrdena. vera luxta kerdana, Kerd-a sevōra kerdena.⁸ (11) detā sozenči beyōrdena. soz-e⁹ baiteno banā baitenāu xar-i pīš bazwan. (12) xeili mardan jam baveno, vi dūr čaka bazana/bazuna, xande kerdena, dokkun-e-pīš čarx gītēna.

(13) ya mardi diyar, vī ham-mahli bebovi, barasia. xeili ta’ajob hōkerda. buarda nazdīk-i raxif ve būta ge “či hōkerdi tera eti hōkerdena?”

(14) Kerd būta ge “hiči nu! īnrā xūb kār-i a. ya:ni ge yak pelō-i xūb-i mofti baxerdama, xemi domūn-i dela-i dakerdema, vača mi dara varma. (15) xar-i mefti sevōri hasama. soz-i mofti ham ešnumma va tafrih kema. īnjeho hīči behtar az īn kōr niya”.

(16) un mardi būta ge “īn kōr bad a, ge tera xar sevōr hōkerdena”. (17) Kerd būta ge “eib nōrma. īn mardan meil nōrena — hasūd ena — ke

⁸ sevōr hōkerdena?

⁹ soze: اصل

man īnhc bavīnam. har-vaxt ke man meil dōrma, xēmi de mōl
(demōl?) eišēma. hīči niya!”

VI

- (1) amrūz nūn davōcōni?
- (2) dar-šumi nūn davenim.
- (3) bōro šūmi be Vōraṅgerū!
- (4) gīve ko dakenam?
- (5) gesan bāuōšti niya nāuōšti?
- (6) xamīr kōn te yād baitī?
- (7) emšu mehmun dōrma. nauma kōja bafōna.
- (8) bemua īnja gerdeš hōkōna.
- (9) kīj unj (īnj) estō.
- (10) kerg-e xarina (barūta).
- (11) batam īn kōr-a hōkōnam.
- (12) muōr-am buarda un-var-e xēna.
- (13) buardami yak mardi xēna. oš bapetena cōrd-be-sari bō kašk o amō
i-deta¹⁰ kaša baxerdami.

¹⁰ amōi de ta: اصل

ترجمه متون

I

(۱) [از] دروازه که بیرون آمدیم (؟)، آمدیم سر قنات [در] خواب افتادیم. قاطر که پیش من بود، او را رها کردیم (سر گذاشتیم). (۲) ما آمدیم نارمک. وقتیکه عمو آمد، من از او خبر گرفتم: «قاطر را تو نگه نمی داری (نزد تو نیست)؟» گفت «نه».

(۳) دوباره برگشتیم. ما رفتیم به قهوه خانه خرابه. دیدیم قاطر آنجاست. الحمدلله، خورجین دست زده نبود. (۴) قاطر را آوردیم نارمک. اینجا نارمک چای - مای خوردیم. راه افتادیم (به پیش راه دادیم). (۵) آمدیم کمرخانی، طلوع آفتاب. اینجا ناهار و چای خوردیم.

(۶) آمدیم میگون. اینجا چای - مای خوردیم. من سر تخت نشسته بودم، خوابم گرفت (= خواب مرا انداخت). پایین افتادم، روی زمین. (۷) برخاستیم آمدیم دروازه سر. غلغله چشمه آمدیم. آفتاب غروب کرد. شب شد. (۸) وقتی به محله (= ده خویس) آمدیم، پاره‌ای بیدار بودند، پاره‌ای خواب. (۹) ما آمدیم، شام خوردیم و خفتیم. (۱۰) صبح شد. رفتیم حمام و آمدیم ده چای می خوریم.

II

(۱) یک پیرزنه یک مرغ داشت. یک شب شغال آمد مرغ را گرفت برد. پیرزن شیون کرد: «شغال یک مرغ [بر] داشت؛ وزنش یک من بود».

(۲) یک روباه رسید به شغال. شغال به روباه گفت: «می شنوی پیرزن چه دروغزن است؟ مرغ او ده سیر گوشت ندارد؛ می گوید مرغم یک من گوشت دارد».

(۳) روباه گفت: «مرغ را به من بده [تا] من آنرا مژنه کنم؛ شاید پیرزنه راست بگوید».

شغال مرغ را بدو داد. (۴) روباه مرغ را گاز گرفت. گفت: «یک من قبول دارم» [و] فرار کرد.

III

(۱) یک دزد رفت در یک خانه. هرچه چرخید هیچ پیدا نکرد. صاحبخانه نصف شب بیدار شد. (۲) گفت: «ای مرد، روز روشن من هیچ نمی توانم پیدا کنم، تو [در] این تاریکی شب چیزی (می) توانی پیدا کنی؟»

IV

(۱) یک تاجر در دکانش بود. یک شاگرد داشت. (۲) یک قدری عسل خرید. در دکانش گذاشت، در کاسه‌ای نهاد و خودش هر کجا (?) برای [کاری] رفت. (۳) به شاگرده گفت: «در این کاسه زهر است. اگر خوردی می میری». مرد رفت.

(۴) شاگرده یک پارچه اطلس برداشت فروخت. رفت یک قدری نان خرید. (۵) نان و عسل را خورد و خفت. (۶) اربابه آمد. دید که عسل آنجا نیست. خبر گرفت که عسل کجاست؟

(۷) شاگرد گفت که «یک دزد آمد یک پارچه اطلس دزدی کرد و برد. (۸) من از تو ترسیدم. زهر خوردم که بمیرم. خیلی بدبختم که هنوز نمرده‌ام».

- (۱) یک نفر کرد رفت بازار. به دکان پلوپزی رسید. دید در دکان پلوی پخته، خورش و مرغ، همه چیز حاضر است (در متن: حاضرند). (۲) خیلی چون گرسنه‌اش بود، بوی خورش و خوراک خوش آمد او را. در دکان ایستاد بنا کرد تماشا کرد [ن]. (۳) پلوپز گفت که «بیا بنشین!» مرد بخیال اینکه آمده مهمانی، آمد درون نشست.
- (۴) برایش پلو - ملو آوردند. بنا کرد خورد تا سیر شد. (۵) وقتیکه می خورد، هواها در دامنش می ریخت [تا] برای بچه‌اش ببرد. (۶) پلو تمام شد و آمد بیرون. پلوپز به او گفت که «پول بده، به اندازه یک تومان پلو را (کذا!) تو خوردی».
- (۷) گفت که «من پول ندارم. من خیال کردم که مهمان شمایم». (۸) گفت که «این دکان پلوفروشی ست. هیچ کس [را] مهمانی نمی‌کنند. پولش را بده!» کرد گفت که «من پول ندارم». (۹) پلوپز فهمید که او پول ندارد. گفت که «یک بلایی سرت بیارم که دیگر پلو مفت نخوری».
- (۱۰) شاگردانش را گفت که یک خر آوردند. او را لخت کردند. کرد را سوار کردند. (۱۱) دو تا مطرب آوردند. ساز را برداشتند و بنا گرفتند پیش خر بزند. (۱۲) خیلی مردم جمع شدند، دور او کف زدند و خنده می‌کردند. در بازار می‌چرخیدند.
- (۱۳) یک مرد دیگر [که] هم محلی او بود (بوده باشد؟) رسید. خیلی تعجب کرد. رفت نزدیک رفیق و گفت که «چه کردی ترا اینطور کردند؟»
- (۱۴) کرد گفت که «هیچ مگو! اینرا (اینها؟) خوب کاری ست. یعنی که یک پلوی خوب مفتی خوردم، درون دامنم ریختم [برای] بچه‌هایم دارم می‌برم. (۱۵) خر مفتی سوار هستم. ساز مفتی هم می‌شنوم و تفریح می‌کنم. اینجاها هیچ چیز بهتر از این کار نیست».
- (۱۶) آن مرد گفت که «این کار بد است که ترا [واژگونه] سوار خر کرده‌اند». (۱۷) کرد گفت که عیب ندارد. این مردم نمی‌خواهند - حسودند - که من اینها [را] ببینم. هر وقت که من می‌خواهم به پشت سرم می‌نگرم. چیزی نیست (= غم نیست، پروا نیست)!!»

- (۲) برویم نان بیزیم.
- (۳) بیا برویم به وژنگرود.
- (۴) گیوه کجا پایم کنم؟
- (۵) گوسفند دوشیدی، نه (?). ندوشیدی.
- (۶) خمیر کردن را تو یاد گرفتی؟
- (۷) امشب مهمان دارم. نمی‌دانم کجا بخوابد.
- (۸) آمد اینجا گردش کند.
- (۹) دختر آنجا (اینجا) ایستاده.
- (۱۰) مرغ را خرید (فروخت).
- (۱۱) می‌توانم این کار را بکنم.
- (۱۲) مادرم رفته آنور خانه.
- (۱۳) رفتیم خانه یک مرد. آش پختند [بنام] آردبسری با کشک و ما دو تا قاشقی [از آن] خوردیم.

دستور فعل

۱. ماده. در افعال باقاعده ماده ماضی با افزودن یکی از دو پسوند زیر به ماده مضارع جعل می‌شود: (۱) -i- در «پرسیدن» rasi- «رسیدن» و «ترسیدن»؛ (۲) -as- (< -ist-*) در «فهمیدن» fahmas- و «گردیدن» geres- ساخت واداری در متون یافت نشد؛ فقط در bakatinima (I. ۶)، میانوند -in- شاید از این نوع باشد.

۲. پیشوندهای فعلی عبارت است از:

● **hc-/hε-** در hcdo- و hc(g)it- و hεgeres و hckerd- و heništ و horeš

(با میانوند -r-);

● **da-** در dakerd- و davos;

● **ve-** در vekerd-

روشن نیست **dar-** در daršu- و **pe-** در pe-r-ez- (با میانوند -r-) پیشوند است یا

قید.

۱-۲. پیشوندها غالباً در معنی فعل تصرف می‌کنند: hkerdame «کردم» ≠ dakerdama «ریختم». هرگاه معنی فعل وابسته به پیشوند باشد، پیشوند حتی در زمانها و وجه‌هایی که عادتاً پیشوند صرفی نمی‌گیرند (نک ۱-۳) روی فعل می‌ماند: dakerda «می‌ریخت».

۳. پیشوندهای صرفی

۱-۳. پیشوند ba- یا be- در ساختهای غیراستمراری (امر، مضارع التزامی، ماضی ساده) بکار می‌رود، مثلاً bero «بیا!»، bafsona «بخوابد»، baitema «گرفتم». ساختهای استمراری فاقد این پیشوند است؛ برای مثال: eišema «می‌نگرم» (حال ساده)، xerda «می‌خورد» (ماضی استمراری). از آنجا که این پیشوند تنها راه تمایز ماضی ساده از ماضی استمراری است، در xarinna «خرید» گویشور یا لمبتون باید خطا کرده باشند. فعل «داشتن» از این قاعده مستثنی است (رک: ۱-۹).

۱-۱-۳. در افعال مرکب پیشوند به‌اختیار حذف می‌شود گواينکه اشکال تمایز میان ماضی ساده و استمراری (رک: ۱-۳) برجاست. مثالها: yād baitī «یاد گرفتی»، goz gīta «گاز گرفت».

۲-۳. منفی سازِ na- جایگزینِ ba- می‌شود؛ بنابراین در فرمهای منفی ماضی ساده و استمراری متمایز نمی‌شوند. پایداری پیشوندهای فعلی (-ve, -da, -ho) در برابر نشانه نفی دانسته نیست. مثالها: namerdama «نمردم»، naučsti «ندوشیدی»، nave «نشد». برای فعل «بودن»، رک: فقره ۶. برای «داشتن»، رک: فقره ۲-۹.

۴. شناسه‌ها. سه گروه شناسه و لاتروبی در جدول زیر تنظیم شده است. گروه I در مضارع اخباری، II در ماضی ساده و استمراری و در مضارع اخباری فعل «بودن»، و III در مضارع التزامی بکار می‌رود.

۱-۴. شناسه مفرد امر صفر است: hode «بده!»، heniš «بنشین!»، horeš «بنگر!». فقط در bafesi «بخواب» شناسه همان دوم شخص مفرد التزامی است. صیغه‌های امر زیر بیقاعده است: bua «برو!»، bero/beru «بیا!»، bu «بگو!»، nu «مگو!». برای فعل «بودن»، رک: فقره ۶.

۲-۴. شناسه‌های تنظیم شده در جدول ۱ از صورتهای مختلف مضبوط در متون استقراء شده است. برخی از شناسه‌ها در دو یا چند صورت آمده، بقرار ذیل.

I گروه

اول شخص مفرد -ma، -ema، -mma (فقط یک مورد)
سوم شخص مفرد -na، -ne

سوم شخص جمع -enna، -inna (فقط یک مورد)

II گروه

اول شخص مفرد -ama، -ame، -ima، -ma
دوم شخص مفرد -ī

سوم شخص مفرد -a، -e، -u، -ea، -eo، صفر

اول شخص جمع -ami، -emi، -imi، -mi

سوم شخص جمع -ana، -ena، -enau، -na

جدول ۱
شناسه‌ها^(۱)

III	II	I	شخص / گروه
-am	-(e)ma	-(e)m(m)a	۱ مفرد
-i	-i	-(e)ni	۲
-a/-e	صفر، -e، -a	-(e)na	۳
-im	-(e)mi	-(e)mi ^(۲)	۱ جمع
*-in	-(e)ni	*-(e)n(n)i	۲
*-en	-(e)na	-(e)n(n)a	۳

۳-۴. چنانکه در جدول ملاحظه می‌شود، شناسه‌های گروه I، اول شخص مفرد و سوم شخص جمع (و بقیاس این دو، اول شخص جمع و دوم شخص جمع) هر کدام دو صورت مشدد و مخفف دارند. از صورتهای مشدد فرمول زیر بدست می‌آید:

$$\text{گروه II} + N = \text{گروه I}$$

۱. علامت ستاره ناظر به شناسه‌هایی است که در متون نیامده و در اینجا بازسازی شده است.

۲. یا (e)m(m)i در قیاس با سایر اشخاص.

در این معادله $m=N$ برای اول شخص مفرد و جمع و $n=N$ برای دیگر اشخاص است. این فرمول برای گویشهای مرکزی مازندران صدق می‌کند^(۱) و توجیه تاریخی‌اش آن است که پارتیسیل ایرانی باستان $-ant^*$ از ماده به شناسه منتقل شده است.

اما در ولاتروی تشدید واج خیشومی اختیاری است. این بدین معناست که، صرفنظر از دوم و سوم شخص مفرد، شناسه‌های گروه I و II الزاماً متفاوت نیست؛ عبارت دیگر، گویش مرحله گذار را به وحدت شناسه‌های دو گروه طی می‌کند. آیا اشکالی در این فرآیند هست؟ پاسخ منفی است، زیرا زمانهای حال و گذشته اگر بواسطه شناسه متمایز نشوند ماده ممیز آنهاست، مثلاً $xer-mi$ «می‌خوریم»، $*xard-emi$ «می‌خوردیم».

پرسشی که می‌ماند این است که اگر تشدید در گروه I واقعاً در همه موارد به اختیار گوینده باشد، آنگاه چگونه دوم شخص و سوم شخص مفرد از جمع تمیز داده می‌شوند؟ نخست باید گفت که چنین تمایزی واجب نیست و در بسیاری زبانها وجود ندارد. اما برای ولاتروی کمبود داده‌ها اجازه نمی‌دهد به نتیجه‌ای برسیم. تنها موردی که برای مقایسه در متنها یافتیم $nər-na$ «ندارد» \neq $nər-ena$ «ندارند» گواه است بر آنکه میان هشت $-e-$ که برای موضع ماقبل صامت فرض می‌کنیم در تمایز مفرد و جمع مؤثر است. اما چنانکه در جای دیگر نشان داده‌ام^(۲) این کیفیت ممکن است ناظر به ماده‌های مختوم به r (یا n) باشد. به داده‌های بمراتب بیشتر از اینها نیازمندیم تا نتیجه‌ای بدست آید.

۵. ساختهای بسیط فعل بقرار زیر است.

مضارع اخباری	=	ماده مضارع	+	شناسه‌های گروه I		
مضارع التزامی	=	پیشوند	+	ماده مضارع	+	شناسه‌های گروه III
امر	=	پیشوند	+	ماده مضارع	+	صفر، $-i$
ماضی ساده	=	پیشوند	+	ماده ماضی	+	شناسه‌های گروه II
ماضی استمراری	=		+	ماده ماضی	+	شناسه‌های گروه II

۱. رک: حبیب برجیان، «شناسه فعل در مازندرانی شرقی»، گویش‌شناسی، ش ۳، ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۹.
۲. همانجا.

۶. بودن و شدن. ولاتروی دو نوع فعل «بودن» دارد. ماده‌هایی که از متون بدست آمد بدین قرار است.

بودن	هستن	شدن	
(has)-	dar-	؟	حال
؟	؟	؟	التزامی
b-	da-	bav-	گذشته

۱-۶. فعل اسنادی با شناسه‌های گروه II (که برای افعال دیگر مخصوص زمانهای گذشته است) صرف می‌شود. ماده has- فقط یک نمونه در متنها دارد. شاهدها: (has)-ama/-ema/-ema «ام»، a- «است»، niya «نیست»، -ena «اند». بنابراین and-bena (متن ۱.V) فارسی ست. ماده ماضی b- است در bama «بودم»، be «بود»، bebovi «بودند»، ولی تأیید آن موقوف به حصول داده‌های بیشتر است. (در متن ۱۳.V) معلوم نیست چه صیغه‌ای است. صیغه‌های ماضی بعنوان فعل معین در ماضی بعید بکار می‌رود (رک: ۱-۷).

۲-۶. «هستن» یا «وجود داشتن» با ماده‌های dar-/da- و شناسه‌های گروه II (در همه زمانها) صرف می‌شود. صرفهایی که در متن آمده عبارت است از dara «هست» و dar nia «نیست» و da «(آنجا) بود». این فعل نقش معین را در ساختهای استمراری داراست (رک: ۲-۷).

۳-۶. «شدن» بر ماده ماضی bav- بنا می‌شود: baveo, bavea, bave «شد»، nave «نشد»، baveno «شدند». هیچ مثالی از مضارع یا التزامی نداریم. «شدن» وسیله ساخت مجهول است.

۷. ساختهای مرکب

۱-۷. ماضی بعید بر صفت مفعولی (فقره ۲-۱۰) و صرف ماضی فعل «بودن» بنا می‌شود: ništ bama «نشسته بودم»، bafat bena «خفته بودند». ماضی التزامی و ماضی نقلی در متون موجود یافت نشد.

۷-۲. استمراری. تنها نمونه این نوع ساخت ترکیبی *dara varma* «دارم می‌برم» است. در این مثال فعل «هستن» در صیغه سوم شخص مفرد آمده حال آنکه فعل اصلی صرف شده است. چنین ترکیبی را در گویشهای دیگر مازندرانی هم دیده‌ام.

جدول ۲

صیغه‌های فعل «خوردن»

(سوم شخص مفرد)

*xerna	مضارع اخباری
*baxera	مضارع التزامی
*baxer	امر
*dar xerna	حال استمراری
baxarda	ماضی ساده
xerda	ماضی استمراری
*baxard be	ماضی بعید

۸. «باید». برای این فعل ناقص در عموم گویشهای مازندرانی دو صورت حال و گذشته هست که صرف نمی‌شوند. در متون و لاتروبی دو مثال گنگ زیر را داریم.

veni pul-o hode (hodi?)! (V.8)

xod-əš har keja vese buare (IV.2)

۹. افعال بی‌هنجار. (۱) «توانستن» در صیغه‌های مضارع اخباری پیشوند می‌گیرد و ماده‌اش گاه کوتاه می‌شود: *ba-tan-ni* «می‌توانی»، *bat^{an}am* «می‌توانم»، *nataⁿam* «نمی‌توانم». (۲) «داشتن» پیشوند *ba-* نمی‌گیرد (*dərma* «دارم»، *dəšta* «داشت») و در نفی واج نخست آن می‌افتد: *nərma* «ندارم». (۳) «ایستادن» یک مثال بیشتر ندارد: *estə* «می‌ایستند».

۱۰. اسامی فعل. (۱) مصدر ماده ماضی‌ست با پیشوند وجه‌ساز و پایانه *-an*:

bazwan (> ba-zu-an) «زدن». معلوم نیست چرا kən (متن ۶.VI) در معنی مصدر آمده. (۲) صفت مفعولی بر پایه ماده ماضی بنا می‌شود و پایانه اختیاری -e یا -a می‌گیرد: papət «پخته»، dast-base «دست زده»، bazua «زده، زد»، baterke (ماده مضارع؟) «ترکیده». (۳) صفت فاعلی همان ماده مضارع است: paj-pəlo(u) «پلوین»، dərū-zan «دروغزن».

افعال

(has)-: b-	بودن
has-ama (V.15)	هستم
-ema (IV.8), -ema (V.7)	آم
-a (II.2, V.8, 14, 16)	است
niy-a (V.15, 17)	نیست
-ena (V.17), -and (V.1)	آند
niš b-ama (I.6)	نشسته بودم (ماضی بعید)
b-e (I.11)	بود
vīšor b-ena (I.8)	بیدار بودند
bafat b-ena (I.8)	خوابیده بودند (ماضی بعید)
bebovi (V.13)	بوده بود؟
bav-	شدن
bav-e/-ea/-eo (I.7,10, III.1, V.4,6)	شد
nav-e (I.3)	نشد
bav-enə (V.12)	شدند
čarx-?	چرخیدن
čarxət-u ^(۱) (III.1)	چرخید؟

۱. ظاهراً ماده ماضی فارسی ست نه طبری. شاید منظور «چرخ و تاب» باشد.

dar-: da-

dar-a (I.3, IV.3)

dar ni-a (IV.6)

da (I.1, IV.1)

هستن

هست

در [آنجا] نیست

در [پیش] بود

dər-: dōšt-

dər-ma (II.4, V.17, VI.7)

nər-ma (V.7, 8)

nər-ni (I.2)

dər-na (II.2)

nər-na (II.2, V.9,17)

nər-ena (V.17)

dōšt-a/-e (II.1), dō: št-a (I.1)

داشتن

دارم

ندارم

نداری

دارد

ندارد

ندارند

داشت

de-: do-

hō-de (II.3, V.6, 8)

rāh ba-de-me (I.4)

hō-do (II.3)

دادن

بده!

راه دادم

داد

***duōšt-**

bāuōšt-i (VI.5)

nāuōšt-i (VI.5)

دوشیدن

دوشیدی

ندوشیدی

***dun-**

na-uⁿ-ma (VI.7)

دانستن

نمی دانم

e-: imu-

bero, boro (V.3, VI.3)

آمدن

بیا!

b-imu-(a) (I.2, IV.6,7, V.2,3,6), b-emu-(a) (II.1, VI.8) آمد
 b-imu-mi (I.6-10), b-īmū-mi (I.2), b-īmu-mi, biomi (I.1), bimi (I.5) آمدیم

eiš- نگرستن
 hɔ-r-εš (در واژه نامه) بنگر!
 eiš-εma (V.17) می نگرم

esto- ایستادن
 esto (VI.6) می ایستد

εšnu- شنیدن
 εšnu-mma (V.15) می شنوم
 εšnu-ni (II.2) می شنوی

fahm-: fahmas- فهمیدن
 be-fahmas-a (V.9) فهمید

fεs-: fεt- خوابیدن
 ba-fεs-i (در واژه نامه) بخواب!
 bá-fs-ɔna (VI.7) بخوابد
 ba-fát bena (I.8) خوابیده بودند
 bá-fεt-a (IV.5) خوابید
 ba-fεt-imi (I.9) خوابیدیم

(g)it- گرفتن، خریدن (با پیشوند-hɔ)
 xabar ba-it-εma (I.2) خبر گرفتم
 yād ba-it-ī (VI.6) یاد گرفتی
 ba-it-a (IV.4) گرفت

متون طبری / بررسی فعل در گویش ولائرو

<i>xabar baita</i> (IV.6)	خبر گرفت
<i>hə-it-a</i> (II.1, IV.2,4)	گرفت؛ خرید
<i>gəz gīt-a</i> (I1.4)	گاز گرفت
<i>ba-it-ənə</i> (V.11)	گرفتند
<i>banā ba-it-ənāu</i> (V.11)	بنا کردند
<i>čarx gīt-ena</i> (V.12)	چرخ می زدند
gε-: būt-	گفتن
<i>nu</i> (V.14)	مگو!
<i>gε-ne</i> (II.2)	می گوید
<i>b-u-e</i> (II.3)	بگوید
<i>b-uīt-a</i> (II.2-4, II.2, IV.3,7, V.6,8,9,13,14,16,17), <i>b-ūt-e</i> (1.2, V.7,10), <i>b-ut-a</i> (V.3)	گفت
*gεr-: geres-	*گردیدن
<i>hε-geres-imi</i> (I.3)	برگشت
hεšt-	هشتن، نهادن
<i>be-hεšt-a</i> (IV.2)	نهاد
<i>sar εšt-emi</i> (I.1)	سر نهادیم
kat-	افتادن
<i>ben ɔit-ima</i> ^(۱) (I.6)	پایین افتادم
<i>xu *ba-kεt-emi</i> (I.1)	[در] خواب افتادیم
<i>xu ba-kat-in-ima</i> (I.6)	خواب افتادم؟

۱. روشن نیست ماده این صرف چیست.

kən-: kerd-

- xamīr kən (VI.6)
 kɛⁿ-ma (V.15)
 hɔ-kən-am (II.3, VI.11)
 peidɔ kən-am (III.2)
 kən-i (III.2)
 hɔ-kən-a (VI.8)
 na-kən-inna (V.8)
 hɔ-kerd-ame (V.7)
 hɔ-kerd-i (V.13)
 hɔ-kerd-a (II.4, IV.7, V.13)
 bana kerd-a (V.2,4)
 gherūb ba-kerd-a (I.7)
 tamāšā ba-kerd-a (V.2)
 šivan̄go kerd-a (II.1)
 peidā na-kerd-a (III.1)
 hɔ-kerd-ena (V.13,16)
 luxta/sevora kerd-ana (V.10)
 xande kerd-ena (V.12)

کردن (با پیشوند hɔ- یا بدون آن)

خمیر کردن (مصدر؟)

می‌کنم

بکنم

پیدا کنم

بکنی

بکند

نمی‌کنند

کردم

کردی

کرد

بنا کرد

غروب کرد

تماشا کرد

شیون می‌کرد

پیدا نکرد

کردند

لخت / سوار کردند

خنده می‌کردند

kən-: kerd-

- da-kən-am (VI.4)
 da-kerd-ema (V.14)
 da-kerd-a (V.5)

ریختن؛ پا کردن (با پیشوند da-)

پا کنم [کفش را]

ریختم

می‌ریخت (۱)

kən-: kerd-

- vašno ve-kerd-a (V.2)

کردن (با پیشوند ve-)

گرسنه بود؟

۱. پیشوند در ماضی استمراری حذف نشده چون در معنی تصرف می‌کند.

mīr-: mērd-	مردن
mīr-ni (IV.3)	می میری
ba-mīr-am (IV.8)	بمیرم
na-mērd-ama (IV.8)	نمردم
niš-: ništ-	نشستن
he-niš (V.3)	بنشین!
he-niš-a (V.3)	نشست
ništ ^t bama (I.6)	نشسته بودم
paj-: pēt-	پختن
pe ^l o(u)-paj (V.3,6,9)	پلوپز
pe ^l ou-paz-i (V.1)	پلوپزی
ba-pēt (V.1)	پخته (صفت مفعولی)
ba-pēt-ena (VI.13)	پختند
perēz-: perēsi-	برخاستن
perēz (در واژه نامه)	برخیز!
perēsi-ma (I.7)	برخاستم
ras-: rasi-	رسیده
ba-rasi-a (II.2, V.1,13)	رسید
rūt-	فروختن
ba-rūt-a (VI.4, VI.10)	فروخت
šu-: buard-	رفتن
bua (در واژه نامه)	برو!

šu-mi (VI.3) میرویم
 dar-šu-mi (VI.2) برویم؟ می‌رویم؟
 buard-a (V.13, VI.12), buarda (V.1), buada (III.1, IV.3,4), buare? (IV.2) رفت
 buard-emi/-ami (I.19, VI.13), buad-emi (1.3) رفتیم

tan- توانستن
 ba-t^{an-}am (VI.11) می‌توانم؟
 na-taⁿ⁻ma (III.2) نمی‌توانم
 ba-tan-ni (III.2) بتوانی / می‌توانی

tars-: tarsi- ترسیدن
 ba-tarsi-ma (: ba-tarsi-ima) (IV.8) ترسیدم

terk- ترک خوردن
 ba-terk-e (در واژه‌نامه) ترک خورده (تراکیده)

var-: vard- بردن
 dara var-ma (V.14) دارم می‌برم
 ba-ver-e (V.5) ببرد
 ba-ward-a (II.1, IV.7) برد

vīn-: i- دیدن
 ba-vīn-am (V.17) بینم
 ba-i-ya (V.1), ba-i-yu (IV.6) دید
 ba-i-mi (I.3) دیدیم

ven-: vos- بستن؛ پختن (نان) (با پیشوند-da-)

da-vən-im (VI.2)

da-vəs-əni (VI.1)

بیزیم، دربندیم

پختید، در بستید

xar-: xari-? xarin-?

xarina (VI.10)

خریدن

خرید

xər-: xərd-

xər-mi (I.10)

na-xər-i (V.9)

xərd-a (V.5)

ba-xərd-əma/-ama (IV.8, V.14)

ba-xərd-i (IV.3), ba-xərd-i (V.6)

ba-xərd-a (V.4)

ba-xərd-ami/-əmi/-emi (I.4-6,9, VI.13)

خوردن

می خوریم

نخوری

می خورد

خوردم

خوردی

خورد

خوردیم

yār-: (y)ərd-

be-yār-am (V.9)

bi-yərd-əmi (I.4)

bi-yərd-əna (V.10), be-yərd-əna (V.11), biurd-əna (V.4)

آوردن

بیاورم

آوردیم

آوردند

zan-: zu-, se-?

dəru-zan (II.2)

afto ba-zu-a / afto-bazua (I.5)

čaka bazana/ba-zu-na (V.12)

bazwan = ba-zu-an (V.11)

dast-ba-se⁽¹⁾ (I.3)

زدن

دروغزن

آفتاب زد / (ص م) طلوع

کف زدند

زدن (مصدر)

دست زده

۱. ضبط مشکوک است. علی القاعده باید baze می آمد.